

شده که در مورد شاهنامه با اصل آن قابل تطبیق است ولی اصل فارسی اشعاری که ترجمه آن در کتاب تاریخ دولت آل سلجوق آمده است قاعده در دست نیست. نکته قابل توجه این است که مترجمین خود را مقید و ملزم بحفظ و رعایت اوزان و بحور و قوافی اصل اشعار ندانسته‌اند بلکه فقط بمعنی توجه داشته‌اند و حال آنکه مترجمین مزبور بهر دو زبان بحدی مسلط بوده‌اند که آنها را ذواللسانین میخوانده‌اند و از آن گذشته بحور شعر فارسی و عربی اساساً یکی است. تنها بهمین دلیل برخلاف نظر بسیاری از اکابر مستشرقین علی‌الخصوص دوست فقیدم مستر گیب (۱) که مرگش را از ضایعات بسیار غم‌انگیز میدانم و از کتاب بزرگ وی در تاریخ شعر عثمانی چند جای دیگر در این کتاب یاد کرده‌ام معتقدم کسی که بخواهد شعر شرقی را بیکسی از السنه غربی در آورد از روی کمال حق و انصاف میتواند بمترجمین مزبور تاسی کند و همانقسمی که اساتید قدیم عربی و فارسی در ترجمه منظوم اشعار تا حدی پای بند قیود نبوده‌اند این مترجمین نیز میتوانند همان اندازه آزادی برای خود قائل گردند. نظر باینکه شعر ما از جهت شکل و صورت و قواعد عروض با شعر ملل اسلامی اختلافات زیاد دارد بنابراین ما از جهت حق داریم در شکل و صورت ترجمه‌های منظوم خود نه در معنی و مطلب آزادانه بخود اجازه همان تصرفات را بدهیم.

نسبت بمتقدمین از شعراء که تا اینجا نام بردیم سبک منطقی بیش از همه جنبه تصنع داشته و بصنایع بدیع علی‌الخصوص بصنعت حسن تعلیل ویرا رغبت بیشتری بوده است. و این صنعت چنان باشد که فی‌المثل زردی آفتاب را شاعر بترس خورشید از مدوح خود حمل کند (۲) و گوید هنگام

(۱) E. J. Gibb, History of Ottoman Poetry

(۲) یادداشت مترجم: عین شعر را عوفی چنین نقل کرده است:

از آن خورشید زرین شد که بر ملکش گذر دارد

ستاره ز آن همی لرزد که از تیغش حذر دارد

(بقیه پاورقی در صفحه ۶۷۷)

عبور خورشید از آسمان از بیم اینکه مبادا بقلم و ولی النعمت وی تجاوز کند رنگ از رخسار خورشید بپرد و با اینکه دینار زر را از هول و هراس اسراف و تبذیر و کف کریم سرور خود زردگون داند و با چشمک ستارگان را بلرزورعب از شمشیر جهانگیر خدایگان خود تعبیر کند. گمان میکنم صفت تصنع و تکلف که از مختصات اشعار منطقی رازی است مربوط به فطرت و طبیعت ذاتی وی نبوده بلکه بیشتر مستقیماً معلول تأثیرات و تمایلات ادبی فضلاء و ادباء عربی زبان و عربی نویس دربار آل بویه عراق بوده است که بسبب قرب جوار و رابطه نزدیکتری که با دارالخلافه بغداد داشته اند بیشتر از دربار سامانی خراسان تحت تأثیرات مزبور قرار گرفته اند، زیرا دربار سامانی خراسان با بغداد فاصله زیادتری داشته است. شاید بهمین دلیل است که خراسان (حقاً) گهواره تجدید حیات ادبی فارسی شناخته شده است. معذک از اشعار ذیل که اثر طبع ابو احمد بن ابوبکر - الکاتب (و در تیسمة الدهر جزء چهارم صفحه ۳ نقل گردیده) است آشکار و نمایان است که خراسان را از جهت ادبی بسیار عقب تر از عراق میدانسته اند. پدر ابو احمد دبیر اسمعیل بن احمد (۸۹۲ تا ۹۰۷ میلادی) از امراء سامانی و وزیر پسر و جانشین وی احمد بن اسمعیل (۹۰۷ تا ۹۱۳ میلادی) بوده است:

لا تعجب من عراقی رأیت له بحراً من العلم او کثراً من الادب
واعجب لمن ببلاد الجهل منشاوه ان کان یفرق بین الرأس والذنب

(بقیه یاورقی از صفحه ۶۷۶)

صفت « زرین » که شاعر در وصف خورشید بکار برده تصور نمیرود مراد وی ترس و رنگ پریدگی باشد که تعبیری بسیار دور و مستبعد بنظر میرسد. ممکن است مقصود منطقی رازی تعریف از ثروت فراوان مدوح خود بوده است و شاید اینطور خواسته است بگوید که چون خورشید از ملک یرزد و زیور وی بگذرد رنگ زر بخود گیرد گمانکه فردوسی گفته است:

بنبر فروشان اگر بگذری شود جامه تو همه عنبری
و گرتوشوی سوی انگشت گر از او جز سیاهی نیابو دگر

این سطور البته پیش از عصر درخشانی نوشته شده که در وصف آن عصر جای دیگر در یتیمه‌الدهر شمه‌ای بیان شده (رجوع شود بجلد چهارم یتیمه‌الدهر صفحات ۳۳ و ۳۴ و صفحات ۵۳۳ تا ۵۳۵ این کتاب). لکن از سطور مزبور چنین برمی‌آید که تمدن اسلام از مرکز خود یعنی بغداد بسوی محیط خارج ممالک اسلامی پیش رفت و در اطراف و اکناف پراکنده و منتشر گشت.

شاعری که عوفی بعد نام میبرد ابوبکر محمد بن علی خسروی سرخسی است که نه بدربار آل سامان و نه بدربار آل بویه بهیچکدام بستگی نداشت. بستگی او بامیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر از امراء عالیقدر آل زیار است (۹۷۶ تا ۱۰۱۲ میلادی). در خصوص کارهای ادبی خود و وشمگیر بزودی سخن خواهیم گفت. خسروی سرخسی نیز از شاعران ذواللسانین بوده و از درباری بدربار دیگر میرفته و گاه ولی‌النعمت و سرور خود قابوس را مدح میکرد و دیگر گاه به ثنای صاحب و ابوالحسن محمد نواده سیم‌جور میپرداخته است. شاعر دیگری که مدایحی برای قابوس ساخته است ابوالقاسم زیاد بن محمد القمیری الجرجانی است. چند شعری که از او باقی است حاکی از ذوق و کیاست و اندکی تصنع و تکلفی است است که در اشعار منطقی رازی نیز دیده میشود و شرح آن گذشت. ابوطاهر خسروانی از شعراء دیگر سامانی است که اشعار تلخی در قدح «چهارگونه کس کنان چهاربوی فره‌ای شفا نرسید» گفته و آن چهار طبیب و زاهد و اختر شناس و افسونگر بوده‌اند. کمی معروفتر از او ابوشکور بلخی است که در سال ۳۳۶ هجری (مطابق ۸ - ۹۴۷ میلادی) آخرین نامه را بیابان رساند. این اثر اکنون در دست نیست. این اشعار از ابوشکور است :-

از دور بدیدار تو اندر نگریستم

مجرّوح شد آن چهره پر حسن و ملاححت

وزغمزه تو خسته شد آزرده دل من

وین حکم قضائست جزاحت بجزاحت (۱)

و این معنی را سخنور ذواللسانین ابوالفتح بستی بتازی ترجمه کرده و شعر دیگری از ابو عبدالله محمد بن صالح ولوالجی را نیز خواجه ابوالقاسم پسر وزیر ابوالعباس بعربی در آورده است . ابو محمد البدیع بلخی اشعار ملمعی در مدح امیر ابو یحیی طاهر بن فضل الصغانی (چغانی) گفته است .

ابوالمظفر نصر الاستغانائی نیشابوری را فقط از این دو بیت میشناسیم:
بمآه ماندی اگر نیستیش زلف سیاه

بزهره ماندی اگر نیستیش مشکین خال

رخانش را بیقین گفتمی که خورشید است

اگر نبودی خورشید را کسوف و زوال

ابو عبدالله محمدالجنیدی یکی دیگر از شعراء ذواللسانین صاحب بوده است . ابو منصور العماره مروزی در عهد آخرین شهریار سامانی و نخستین پادشاه غزنوی شهرت یافت و در وصف باده و بهار و امثال آن اشعار موجز و مختصری ساخت که بدیع و شکفت بود و از این راه گوی پیشی را از دیگران بر بود . این اشعار را در اندرز بکاججویان جهان گفته است :

غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد

ای بس عزیز را که جهان کرد زود خوار

مار است این جهان و جهانجوی مار گیر

از مار گیر مار بر آرد شبی دمار

(۱) رجوع شود بقرآن مجید سوره پنجم آیه ۴۹ :

و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالبعین والانف بالانف والاذن

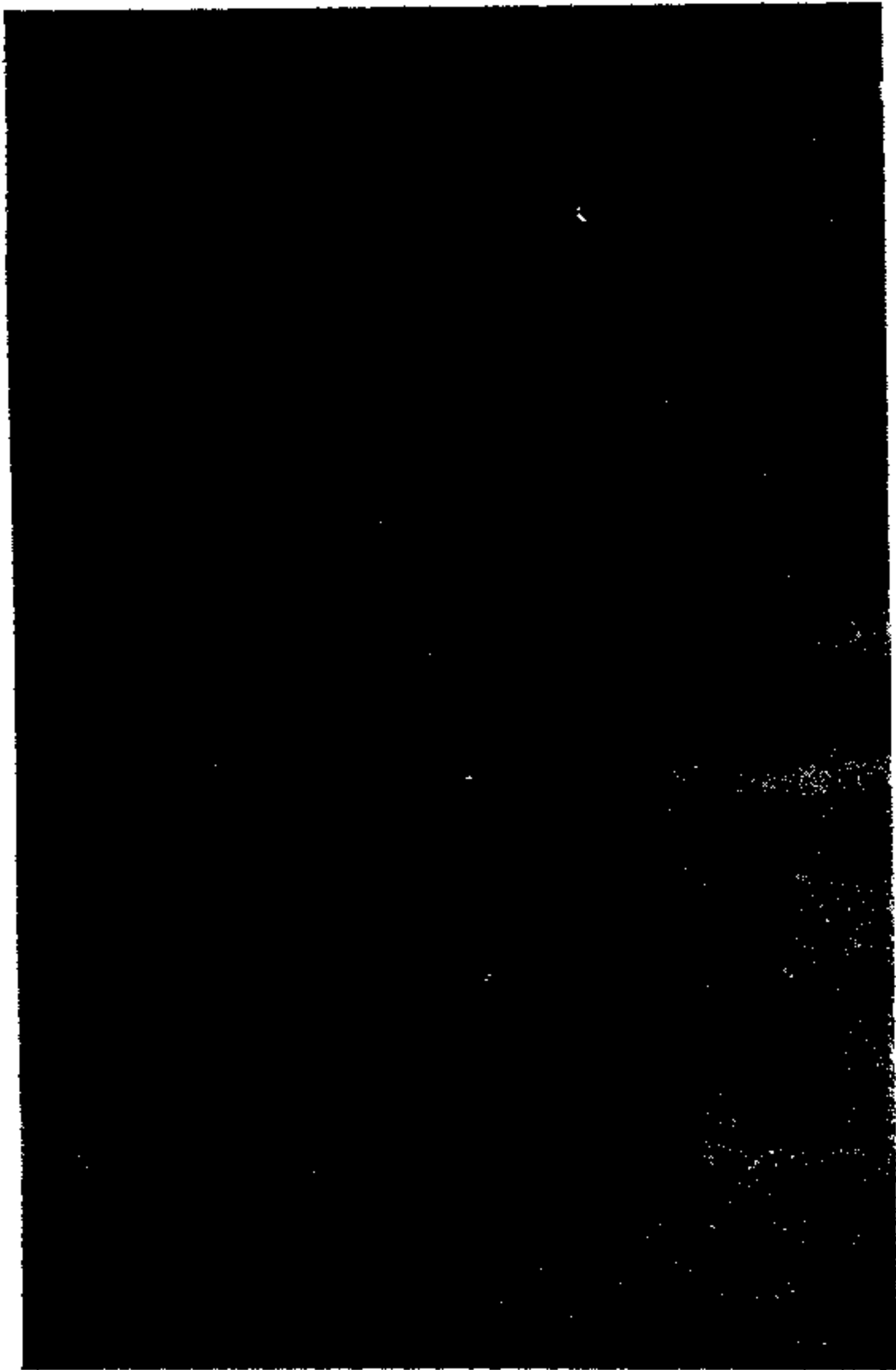
بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص

عوفی سرگذشت سی و یک تن از سرایندگان قبل از دوره غزنوی را مینویسد و در پایان این فهرست از هفت شاعر دیگری نام میبرد که معلوم نیست حامی و پشتیبان آنها چه کسی بوده است و آن هفت نفر عبارتند از ایلاقی و ابوالمثل بخاری و ابوالمؤید بلخی و ابوالمؤید رونقی بخاری و معنوی بخاری و خبازی نیشابوری و سپهری ماوراءالنهری .

از این شعراء که شعر را حرفه و پیشه خود ساخته بودند اکنون میگذریم و به دو پادشاه سخنوری که شعر میگفته‌اند می‌رسیم :

نخست منصور دوم پسر نوح پادشاه سامانی است (۹ - ۹۹۷ میلادی) عوفی او را آخرین پادشاه این سلسله میداند ولی عقیده عموم این است که برادرش عبدالملک جانشین او شده است . عوفی گوید : « اگر چه جوان بود اما دولت پیرگشته بود . در امور ملک آل سامان سامان نمانده و جان ملک بر مق رسید و در اول عهد سلطان یمن الدوله محمود بود . بارها بردست خصمان گرفتار شد و باز خلاص یافت . بسیار بکوشید تا ملک پدر بدست آورد اما با قضای آسمانی و تقدیر یزدانی کوشش انسانی مفید نیست . قوله تعالی ، لا اراد لقضائه ولا معقب لحکمه یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید . و از ملوک آل سامان از هیچکس شعر روایت نکرده‌اند جز از وی و اشعار او مطبوع است و پادشاهانه و در آن وقت که در بخارا بر تخت ملک نشست از اطراف خصمان برخاسته بودند و ارکان دولت او تمام نفور شده شب و روز در بر اسپ بودی و لباس اوقبای زندنیجی (۱) بود و اکثر عمر او در گریختن و آویختن بسر شد . روزی جماعتی از ندما او را گفتند که ای پادشاه چرا ملابس خوب نسازی و اسباب ملاحی که یکی از امارات پادشاهی است نبرداری ؟ اولین قطعه که آثار مردی از معانی آن ظاهر و لایح است انشاء کرد . نظم :

(۱) زند نیجی یا زند بیجی جامه سپید و فراخی بوده است که از پارچه بسیار سفت و ستر می‌دوختند و احتمالاً برای جلوگیری از زخم شمشیر می‌پوشیدند . (رجوع شود بفرهنگ فولرس جلد سوم صفحه ۱۰۱ Vüllers's Lexicon) .



بنای گنبد قابوس مورخ به سال ۷۷۵ شمسی یزد گردی
و ۷۹۷ قمری دو گنبد قابوس (شهرستان گرگان)
(عکس از آقای مرتضی رستمی عکاس باستان شناسی)
(برابر صفحه ۲۸۰) مربوط به صفحه ۲۸۱

گویند مرا چون سبب خوب نسازی
ماوی گه آراسته و فرش ملون
با نعره گردان چکنم لحن مغنی
با یویه اسپان چکنم مجلس گلشن
جوش می و نوش لب ساقی بچه کارت
جوشیدن خون باید بر عیبه جوشن
انسپ است و سلاح است مرابزمگهوباغ
تیرست و کمانست مرا لاله و سوسن
این دوبیت را هم در نکوهش فلك غدار و سپهر مکار ساخته است :
ای بدیدن کبود خود نه کبود آتش از طبع و در نمایش دود
وای دو گوش تو کر هادر زاد باتوام گرمی و عتاب چه سود ؟
پادشاهی که در ترویج ادبیات و حمایت اهل ادب اهمیت بیشتر دارد
قابوس بن وشمگیر ملقب بشمس المعالی است (۹۷۶ تا ۱۰۱۲ میلادی)
که از شهریاران آذربایجان طبرستان بوده است . ابوریحان بیرونی کتاب
آثار الباقیه عن القرون الخالیه را به پیشگاه وی تقدیم کرده و در کتر زاخو
آنرا بزبان انگلیسی در آورده است . ابوریحان در مقدمه کتاب بدین مضمون
از قابوس سخن گوید (رجوع شود بصفحه دوه ترجمه زاخو) (۱) :
« تبارك و تعالی کیف جمع الی ماثر عرقه الصمیم محاسن خلقه الکریم
والی نفسه الاییه جوامع الخصال الرضیه من التقی والهدی والصیانه والدیانه
والعدل والانصاف والتواضع والالطاف والعزم والحزم والسماحة والسجاجة
والسیاسة و الریاسة و التدبیر و التقدیر و غیر ذلك مما لا تحصره الاوهه
ولا یطیق ذکره الاثام ! »
تعالی در باب دهم که آخرین باب جزء سوم کتاب یتیمه الدهر است

(۱) ابوریحان اصل و نسب ویرا بطور کامل آورده و بقناد پادشاه ساسانی
یدر انوشیروان رسانده است (رجوع شود بصفحه ۴۷ ترجمه زاخو Sachau)

با همان اندازه شور و اشتیاق در وصف قابوس چنین گوید: « فانی اتوج
هذا الكتاب بلمع من ثمار بلاغته التي هي اقل محاسنه و مآثره (۱) »
دانشمند بزرگ ابوعلی بن سینا یکی دیگر از اعظم دنیای علم
است که از حمایت و تقویت قابوس بهره ور بوده و چهار مقاله عروضی
سمرقندی قابوس را مردی بزرگ و فاضل و حکیم دوست دانسته (رجوع
شود بترجمه انگلیسی نگارنده صفحات ۴-۱۲۱). زندگانی قابوس بنحو
سخت و ناگواری پایان یافت (۲) و معروف است. سرگذشت زندگانی
ویرا ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان بتفصیل بیشتری شرح داده و اکنون
نگارنده بترجمه ملخص آن اشتغال دارد. اشعاری هم بتازی و پارسی ساخته
است. این قطعه از اشعار عربی اوست:

قل للذی بصروف الدهر عیرنی

هل عاند الدهر الا من له خطر

اما تری البحر یعلو فوقه جیف

و یستقر بأعلی قعره الدرر

و فی السماء نجوم مالها عدد

ولیس یکسف الا الشمس والقمر (۳)

هم او گوید:

خطرات ذکرک تستثیرمودنی

لا عضولی الا و فیه صیابة

فاحس منها فی الفؤاد دبیبا

فکان اعضائی خلقن قلوبا

(۱) عبارات دیگر این ستایش در صفحات ۸ - ۷ - ۵۰۷ جلد دوم ابن خلکان
ترجمه دسلان de Slane مندرج است.

(۲) قابوس را بهمدستی پسرش پس از اینکه در قلعه جناشک واقع در گرگان
زندانی کردند بقتل رساندند. رجوع شود به تذکره دولتشاه چاپ نگارنده صفحات
۹ - ۸۰۴ و ابن خلکان ترجمه دسلان جلد دوم صفحه ۵۰۹.

(۳) یادداشت مترجم: اشعار عربی از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار
ترجمه ملخص براون، ۱۹۰۵ میلادی، نقل شد.

از اشعار فارسی وی عوفی این قطعه را نقل کرده است :

کار جهان سراسر آز است یا نیاز

من پیش دل بیارم آز و نیاز را

من بیست چیز را از جهان برگزیده‌ام

تا هم بدان گذارم عمر دراز را

شعر و سرود و ورود و می خوشگوار را

شطرنج و نرد و صید گه و یوز و باز را

میدان و گوی و بار گه و رزم و بزم را

اسپ و سلاح و خود و دعا و نماز را

ایضاً این اشعار اثر طبع اوست :

شش چیز در آن زلف تو دارد معدن

پیچ و گره و بند و خم و قاب و شکن

شش چیز دیگر نگر و وطنشان دل من

عشق و غم و درد و کرم و تیسار و حزن

این رباعی نیز متعلق باوست :

گل شاه نشاط آمد و می میر طرب

زان روی بدین دو میکنم عیش طلب

خواهی که در این بدانی ای ماه سبب

گل رنگ رخت دارد و می ضعم در آب

از شاهان و امراء دیگر این دوره که شعر میگفته‌اند عوفی نام این

اشخاص را برده است : سلطان محمود غزنوی (وصف دربر وی در آغاز

جلد دوم این کتاب بیاید) ؛ امیر ابو محمد بن یمن الدوله **سلاطین**

و امراء **و امراء** پسر سلطان محمود ؛ ابوالمظفر ظاهر بن الفضل بن محمد

سخنور دیگر محتاج الصغانی (چغانی) ؛ امیر کیکارس زیاری پسر قابوس

شهریار هنرمند و نگونبخت طبرستان که هم اکنون در احوال او سخن

گفتیم و چند نفر دیگر که چون مجال سخن تنگ است
 از ذکر اسامی آنها میگذریم . خاصه اینکه اشعار
 این دوره را بمقدار کافی برای تشخیص خصایص کلی و
 اوصاف عمومی این عصر مورد بررسی قرار داده‌ایم . چنانکه

**خصایص
 کلی شعر
 در این عصر**

گفتیم اوزان و بحور این اشعار همان اوزان و بحور اشعار عربی است ولی
 بعض از بحور (مانند کامل و بسیط و طویل) که در عربی معمول است

در فارسی ندرهٔ بکار برده میشود و پاره‌ای بحور جدیدی
 در زبان فارسی بکار رفته است که در عربی بکار نرفته است .

**بحور عربی
 و فارسی**

دکتر فوربز (۱) در صفحات ۱۳۲ و ۱۳۳ دستور زبان

فارسی خود (چاپ چهارم - لندن - ۱۸۶۹ میلادی) عقیدهٔ هرگایت لین (۲)

نویسندهٔ آلمانی را دربارهٔ زبان فارسی نقل میکند و از قول او میگوید :

« ایرانیان و تازیان مانند یونانیان و رومیان از تنوع بسیار در بحور

واوزان لذت میبرند و لکن بحور آسیائی بیشتر از اینجهت با بحور عربی

تفاوت دارد که مقاطع بلند از مقاطع کوتاه بمراتب بیشتر است و این

معنی کاملاً با اخلاق مردم مشرق زمین منطبق است زیرا شرقیان چه در

گفتار و چه در رفتار و اطوار تاحدی دارای سنگینی و بردباری و اعتدال

خاصی هستند که از صفات مشخصهٔ آنهاست و همهٔ حرکات آنها با متانت

و وقار توأم است . » و در این زمینه دکتر فوربز ضمن بحث از بحور

پنجگانه‌ای که صرفاً مختص شعر عرب و در دائرهٔ اول واقع است چنین

گوید که « مقاطع بلند یکسان است و از این معنی اینطور نتیجه میگیریم

که طبق فرضیهٔ هرگایت لین اعراب بادیه‌نشین و صحراگرد در متانت و وقار

و میانه روی و اعتدال و بردباری در گفتار بیای همسایگان ایرانی خود

نمیرسند . »

Dr. Forbes, Persian Grammar, (London, 1869) (۱)

Herr Geitlein (۲)

درباره اشکال و اقسام شعر فقط قصیده است که در هر دو زبان مقام برجسته‌ای دارد و بیشتر در اثر نفوذ شاعر بزرگ المتنبی است (۹۰۵ تا ۹۶۵ میلادی) که قصیده در ایران در عهد غزنویان **ایرانیان پیشین** و سلسله‌های بعد بدان پایه از ترقی و پیشرفت رسید **چه نوع شعر را بیشتر می‌پسندیدند** و این مطلب در یکی از فصول بعد بیاید. لکن در دوره‌ای که اکنون مورد بحث ماست ظاهراً قصائد طولانی را با قافیه واحد و دقت کاملی که در آن بکار برده می‌شود زیاد در ایران نمی‌پسندیدند و در آن روزگاران پیشین حتی غزل نیز نسبت بقطعه و رباعی کمتر مقبول خاطر ارباب ذوق بوده است. مسلماً قدیمترین اقسام و اشکال شعر فارسی که زائیده طبع شاعرانه ایرانی **رباعی** است همان رباعی است.

از داستانهای که همواره تذکره نویسان درباره نخستین شعر فارسی در عصر اسلامی مینویسند این قصه است که قبلاً بدان اشاره کردیم و آن قصه چنین باشد که کودکی خندان و شادمان مصراع واحدی را اتفاقاً ادا کرده است. در تذکره دولت‌شاه (صفحات ۳۰ و ۳۱ چاپ نگارنده) آمده است که گویند این طفل فرزند امیر یعقوب بن لیث صفاری بوده است. لکن اخیراً بروایت بسیار قدیمتری بر خورده‌ایم که در يك نسخه خطی بسیار کمیابی در موزه بریتانیا بعلامت و شماره O ۲۸۱۴ مسطور است و آن کتابی است در عروض و بدیع و معانی بیان موسوم به المعجم فی معانی اشعار المعجم که در سال ۶۱۷ هجری (مطابق ۱۲۲۰-۱ میلادی) شمس قیس رازی برشته تألیف آورده است (۱). در صحائف ۴۹^b ۵۰^b نسخه خطی مذکور مصراع « غلطان غلطان همی رود ناین کوه » و قصه کودکی تقریباً همان است که گذشت الا اینکه در نسخه مزبور اسم کودکی برده نشده

(۱) یادداشت مترجم: نگاه کنید بمقاله مرحوم عباس اقبال در خصوص قدیمترین شاعر فارسی که در شماره دوم از سال دوم دوره جدید کاوه درج شده است و مقاله مرحوم قزوینی در خصوص قدیمترین شعر فارسی در بیست مقاله جلد اول.

و ذکرى از بستگى وى بخاندان سلطنت نيست و نميگويد مصراع را امير يعقوب شنيده و تحسين کرده است بلکه شنونده را رودكى يا ديگرى از شعراء قديم ايران ميداند . بگفته شمس قيس رازى رودكى يا شاعر ديگرى که مصراع را استماع کرد پس از مطالعه مصراع مزبور در بحر هزج از نوع اخرب و اخرم بحرى پديد آورد که بحر رباعى (۱) ناميده ميشود و راستى بحر زيبا و دلپسندى است و بسيار باب طبع بيشتراهل ذوق و ارباب فضل است . بنا بر اين از اشکال و ترکيبات شعر فارسى مطمئناً ميتوان رباعى را قديمتر از ديگر اشکال دانست و بعد از رباعى مثنوى است . آن قسمت از شاهنامه را که دقيقى بنظم آورده

مثنوى

احتمالاً قديمترين مثنوى است که بمقدار معتنا بهى باقى مانده است . مستشرق اشتراسبورگ دکتر هرن (۲) قطعائى را از کليله و دمنه منظوم رودكى و ساير مثنويهاى کهن ضمن شواهدى که اسدى براى اثبات معانى لغات نادر و مهجور در فرهنگ خود آورده است کشف کرده است .

قصائد و قطعات و غزليات اين دوره بمراتب ساده تر از قصائد و قطعات و غزليات دوره بعد است . قصائد عنصرى و فرخى و اسدى و منوچهرى و ساير شعراء دوره غزنوى مانند قصائد و قطعات دوره سلجوقى و ادوار بعد تقريباً پر از تصنع و تعبيرات دور و دراز است ولى قطعات قديمترى که مورد مطالعه قرار داديم عموماً طبيعى و ساده و بى پيرايه و بعبارت ديگر سخنانى است که از دل بيرون آيد و اکثر بديع و ابتكارى است . همين معنى در مورد غزل نيز تا آنجا که در آن تاريخ وجود داشت صادق است ، ولى اين تباین در مورد غزل کمتر

(۱) نگاه کنيد بکتاب عروض ايرانيان تأليف بلوخن صفحه ۶۸ .

Blochmann, Prosody of the Persians در اين کتاب اوزان بيست و چهار

گونه رباعى بطور کامل آمده و نيمى از آن از انواع دو گونه بحر هزج است .

Dr. Paul Horn (۲)

نمایان است زیرا در قصیده با اندازه‌ای بصری بدیع و معانی بیان پرداختند که بکلی از حال طبیعی خارج شد و صورت تصنعی بخود گرفت ولی غزل هرگز کاملاً با صورت در نیامد.

هر چند مجال سخن تنگ است و نمیتوانیم اشعاری را که در این دوره تحول بتازی در ایران گفته‌اند بتفصیل مورد دقت قرار دهیم معذک مختصری از مشخصات و خصوصیات کلی آن

**اشعار تازی
ایرانیان در
این دوره**

لازم است گفته شود، چنانکه دیدیم اگر منظومات عربی

ایرانیان از حیث لغات و اصطلاحات لسان عربی درست

بپایه اشعار اقوام ممالک عربی زبان نرسید ولی بسیار

نزدیک بود. معذک اشعار عربی ایرانیان مشخصات و خصوصیات دارد

که قسمتی از آنرا اکنون اسم میبریم. خصوصیات مزبور طبعاً در دربار

سامانیان و سایر سلاطین شرقی بیش از محیط ملوک و امراء آل بویه

(علی‌الخصوص صاحب اسمعیل بن عباد) متمایز و نمایان بوده است

زیرا دربار شهریاران سامانی از بغداد دورتر بوده و امراء آل بویه

ارتباط نزدیکتری با بغداد داشتند و از طرف دیگر دربار سامانی صرفاً

درباری ایرانی بود و جنبه ایرانیت خالص آن دربار نسبت بمحیط آل بویه

فزونی داشت. بنا بر این بحث خود را کلیه بترکیبات اشعار بکیفیتی

که در جلد چهارم یعنی آخرین جلد *تیسمة‌الدهر* تعالی منعکس است

منحصر می‌کنیم.

اولاً بسا اوقات منظوماتی که شعراء ایران بتازی ساخته‌اند

مطالبی دارد که ممکن است خوانندگان غیر ایرانی ندانند و فهم آن

مطالب مستلزم دانستن زبان فارسی باشد. ابوعلی-

**تصور اینکه همه
خوانندگان اشعار
عربی فارسی
تند**

الساچی (بتصور اینکه خوانندگان اشعار عربی

وی همه فارسی دانند ولو اینکه ایرانی نباشند)

در تعریف شهر مرو این اشعار را ساخته است

(رجوع شود به یتیمه‌الدهر جزء رابع (۱) صفحه ۱۶) :

بلد طیب و ماء معین و ثری طیبه یفوق العیرا

و اذا المرء قدر السیرعنه فهو ینهاه باسمه ان یسیرا

سطر آخر اشاره باین معنی است که مرو از حروف میم و واو و او ترکیب شده و بسکون را و واو تلفظ میشود ولی این کلمه را مرو نیز ممکن است خوانند . مرو بضم را و سکون واو نهی از رفتن باشد .
مرد عربی که فارسی نداند البته این نکته را که منظور اصلی شعر است هیچ‌درك نمی‌کند (۲) . اشعاری نظیر آن درباره شهرهای دیگر مانند بخارا ساخته شده (یتیمه‌الدهر جلد سوم صفحات ۸ و ۹) و نکته‌ای که در آن اشعار است مربوط بوجه متعارفی ماده اشتقاق کلمه بخارا است ولی در شعر کوتاهی که در وصف بخارا گفته اند این لفظ بمفهوم تحسین آمیزی استعمال نشده و وجه تسمیه آن را از ماده لغت عربی گرفته‌اند نه فارسی .

دوم اینکه در منظومات عربی سخنوران فارسی زبان برمیخوریم باشعار متعددی که بمناسبت یکی از اعیاد بزرگ ایران ساخته شده است . در آن عصر جشن نوروز در اعتدال ربیعی و جشن مهرگان در اعتدال خریفی بوده و مهرگان را رام روز که بیست و یکمین روز هر ماه فارسی باشد نیز خوانده‌اند ولی بالاخص روز بیست و یکم ماه مهر را مهرگان مینامیدند . (۳)

اشارات باعیاد
و عادات
ایرانیان

در باره رام روز دو بیت در یتیمه‌الدهر دیده میشود (جزء سوم صفحه

(۱) یادداشت مترجم : مؤلف سهواً جزء ثالث ضبط کرده است .

(۲) نظیر این جناس را ابوالقاسم العلوی الاطروش ضمن شعری در مورد لفظ دهخدا آورده است . رجوع شود ببالای صفحه ۲۸۰ جلد سوم یتیمه‌الدهر .

(۳) نگاه کنید به آثار الباقیه ابوریحان بیرونی ترجمه زاخو صفحه ۲۰۹ .

(۱۰) و در هر یک از آن دو بیت یک اصطلاح فارسی گنجانده شده که متأسفانه برای نگارنده قابل فهم نیست. (یا در متن فساد یا سهوی روی داده یا کلمات نامفهوم از کلمات متروک است.) اگر منابع اطلاعات مربوطه باین موضوع که اندکی از دست رس ما خارج است بدقت بیشتری مورد مطالعه قرار گیرد لغات و عبارات فارسی متعددی نظیر آنچه بعنوان مثل و نمونه آورده شد بلاشک در اشعار عربی سخنوران ایرانی این دوره ممکن است پیدا شود.

سوم اینکه شعراء عربی نویس ایران گاه در شعر اقسامی را که مختص فارسی است بکار برده‌اند علی‌الخصوص مثنوی و غزل. مثال خوبی از مثنوی (که در عربی مزد وجه نامیده

بکار بردن اشکال (میشود) در صفحه ۲۳ جزء سوم یتیمه‌الدهر در سرگذشت **شعر فارسی** ابوالفضل السکری (؟) المروزی آمده است. گویند **مانند غزل** ابوالفضل السکری المروزی را علاقة بسیار بترجمه و مثنوی در **اشعار عربی** ضروب الامثال فارسی بتازی بوده است و امثال فارسی را در قالب مثنوی برشته نظم عربی در میآورد و نگارنده

بخطا ندارد مانند آنرا جای دیگر در عربی دیده باشد و اصل فارسی آنرا با سانی میتوان یافت، مثلاً اللیل حبلی لیس یدری ما یلد (شب آبستن است تا چه زاید سحر)

و اذا الماء فوق غریق ظما فقات قنات (۱) و الف سوا

چو آب از سرگذشت چه یک گز چه هزار گز. (۲)

از غزلیات و شبه غزلیات عربی من باب نمونه کافی است بدو قطعه شعر کوچک که در صفحه ۲۳ جزء سوم یتیمه‌الدهر مندرج است رجوع شود. قطعه دوه مخصوصاً از نظر احساسات کاملاً بسیک ایرانی است

(۱) قنات بمعنی نیزه بجای گز در اینجا استعمال شده است.

(۲) یادداشت مترجم: «چه صد گز» معروفتر است.

و قطعه دیگری در صفحه ۱۱۳ همان جلد است. اما اینکه رباعیاتی بمعنای واقعی رباعی بزبان عربی گفته شده باشد اطمینان نگارنده باین امر کمتر است ولی دو بیتی از ابوالعلائی السروی بزبان عربی در وصف فرگس و سیب موجود است که بر رباعی بسیار نزدیک است (یتیمه الدهر جزء سوم صفحه ۲۸۱) (۱) و چنانکه گفته شد اساساً رباعی از اقسام شعر فارسی است و دو بیت مزبور بالاخص با مرسوم شعراء ایران در این عصر که در وصف میوه یا گل یا شیء دیگری از مظاهر طبیعت رباعی یا قطعه‌ای میساخته‌اند مطابقت دارد.

موضوع مشخصات اشعار عربی که زائیده طبع شعراء ایران است موضوع بزرگ و جالب توجهی است و نمیتوانیم بیش از این در اینجا آنرا مورد بحث قرار دهیم، لکن شایسته است از طرف یکی از دانشمندان که بهر دو زبان فارسی و عربی کاملاً مسلط و در ادبیات هر دو زبان متبحر باشند طبق روش و اسلوب منظمی این موضوع مورد مطالعه واقع شود. متأسفانه بندرت دانشمندی پدید آید که علاقه او بیشتر با ادبیات فارسی و در عین حال در زبان عربی نیز کاملاً استاد باشد. عربی دانها نوعاً این شعبه ادبیات را از شعب بیگانه دانند و بدیده حقارت بدان نظر کنند. و حتی در مقایسه آن با ادبیات قدیم که «کلاسیک» نامیده میشود این شعبه را از جهت زمان و مکان مؤخر شمارند. دانشجوی

(۱) یادداشت مترجم: عین رباعیات از کتاب یتیمه الدهر جزء ثالث صفحه

۳۸۱ نقل میشود:

وقوله فی النرجس:

من نرجس بیاه الحسن مذکور	حی الربیع فقد حیا بیا کور
کأس من القیر فی مندیل کافور	کانما جفته بالفنج منفتحا

وقوله فی التفاح:

فما شعر ذی حنق یحیط بوصفها	و تفاحة قد همت و جدا بظرفها
و بالعاشق المهجور صغرة نصفها	اشبه بالمشوق حمرة نصفها

زبان فارسی دیر ملتفت میشود که برای مقاصد ادبی و تاریخی توجه به نظر دانشمندان فقه اللغة تطبیقی بکلی مایه گمراهی است و چندانکه بایستی هم خود را مصروف آموختن عربی کند حاجتی به سانسکریت و سایر زبانهای آریائی ندارد.

از نظر این دوره که مقداری مسلماً وجود داشته متأسفانه نمونه‌های معدودی برای ما مانده است. و حتی قسمت اعظم آنچه محفوظ مانده ترجمه

از عربی است. چهار کتاب مهم یکی تاریخی، دوم طبی **نثر فارسی** و دو دیگر در تفسیر بدست ما رسیده است که هر چهار

احتمالاً در عهد سلطنت منصور اول شهریار سامانی فرزند نوح (۹۶۱ تا ۹۷۶ میلادی) تألیف شده است (۱). دو کتاب از چهار کتاب ترجمه ملخص تاریخ بزرگ و تفسیر بزرگ طبری است. سوم کتاب الابنیه عن حقایق الادویه ابو منصور موفق هروی و چهارم تفسیر قدیم قرآن بزبان فارسی است که مشهور و معروف است و جلد دوم آن نسخه خطی قدیم و منحصر بفردی است که در کتابخانه کمبریج مضبوط است. این کتابها بزبان ساده و بی پیرایه قدیم که متروک و مهجور است نوشته شده و خصوصیات آنرا بتفصیل در مقاله‌ای که در مجله انجمن سلطنتی آسیائی بسال ۱۸۹۴ (۲) میلادی نوشتم بحث کرده‌ام (رجوع شود به صفحات ۴۱۷ تا ۵۲۴ مجله مزبور). نخستین خبری که از وجود نسخه

(۱) یادداشت مترجم: در مقدمه نسخه عکسی این کتاب که در کتابخانه

ملی موجود است مرحوم میرزا محمدخان قزوینی شرحی در شناساندن کتاب مزبور نوشته و این نظر را که مؤلف کتاب الابنیه عن حقایق الادویه معاصر منصور بن نوح سامانی بوده بکلی باطل و بی اساس دانسته است. رجوع کنید بصفحه چهارده مقدمه آقای حبیب یغمائی بر گرشاسب‌نامه حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی که در سال ۴۵۸ هجری تصنیف شده و از روی نسخه‌های قدیم کتابخانه‌های ایران و اروپا باهتتام ایشان بسال ۱۳۱۷ شمسی هجری در تهران انتشار یافته است.

خطی تفسیر قدیم فارسی در کمبریج داده شد در آن مقاله بود . تاریخ آن نسخه خطی مطابق است با ۱۲ ماه فوریه ۱۲۳۱ میلادی . نسخه خطی منحصر بفردی از کتاب الابنیه عن حقایق الادویه در وینه (۱) محفوظ است و این نسخه خطی قدیمتر است (در واقع قدیمترین

قدیمترین
نسخه خطی
فارسی

نسخه خطی فارسی موجود همین نسخه وینه است .) تاریخ آن شوال ۴۴۷ هجری (مطابق با ماه ژانویه ۱۰۵۶ میلادی است) . نکته جالب توجه خاصی که مربوط باین نسخه است اینکه یکی از شعراء علی بن احمد طوسی خواهرزاده یا برادر زاده (۲) فردوسی سخنور بزرگ آنرا بخط خود استنساخ کرده است . تمام این کتاب را دکتر زیگمن (۳) در شهر وینه بسال ۱۸۵۹ میلادی با یک مقدمه و حواشی و تعلیقات و عکس سه ورق (از اوراق نسخه خطی) بطرز زیبایی چاپ کرده و ترجمه آلمانی آنرا با حواشی و تعلیقات عبدالخالق آخوندوف از اهالی باکو منتشر نموده است . تاریخ طبری را بلعمی بفارسی ترجمه کرده و از ترجمه بلعمی نسخه های کهن متعددی موجود است که بسیار نفیس و عالی است . هرمان زوتن برگ ترجمه فارسی ابوعلی محمد بلعمی را با مقایسه با نسخه های خطی موجود در پاریس و گوتا و لندن و کانتر بوری بفرانسه ترجمه کرده (و در چهار جلد طی سنوات ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۴ میلادی) در پاریس منتشر ساخته است (۴) . زوتن برگ در مقدمه جلد اول این ترجمه (صفحات ۵ تا ۷) چند نسخه خطی از ترجمه فارسی بلعمی را اسم برده است . ترجمه فارسی تفسیر

(۱) Vienna

(۲) یادداشت مترجم : ؟

(۳) Dr. Seligmann

(۴) M. Hermann Zotenberg, Chronique de Abou- Djafar

Nohammed ben Djarir ben Yezid Tabari, traduite sur la version Persane d' Abou Ali Mohammed Bel'ami d'après les manuscrits de Paris, de Gotha, de Londres, et de Canterbury (Paris, 4 vols., 1867-1874).

طبری نیز تقریباً در همان موقعی که باعمی تاریخ آن دانشمند بزرگ ترجمه کرده تهیه شده و از ترجمه فارسی تفسیر طبری يك نسخه خطی (بشماره و علامت ADD ۷۶۰۱) و بتاریخ ۸۸۳ هجری (۱۴۷۸ میلادی) در موزه بریتانیا موجود است.

در فارسی کتابی است کمیاب موسوم به مرزبان نامه، قسمتهائی از این کتاب از طرف شارل شفر فقید در جنگ فارسی وی (چاپ پاریس، ۱۸۸۵ میلادی جلد دوم - صفحات ۱۹۴ تا ۲۱۱ حواشی **مرزبان نامه** و در صفحات ۱۷۲ تا ۱۹۹ متون) منتشر شده است (۱).

این ترجمه ایست که سعدورائینی در اواخر قرن دوازدهم مسیحی از اصل کتاب تهیه کرده و اصل کتاب را اسپهبد مرزبان در حدود سنه ۴۰۰ هجری (مطابق با ۱۰۱۰ - ۱۰۰۹ میلادی) بلهجه مازندرانی نوشته است. و نیز اشعاری هست موسوم به نیکی نامه که بهمان نویسنده نسبت داده میشود و نکته جالب توجه این است که چه اندازه لهجه مازندرانی و لهجه های مشابه دیگر در آثار ادبی مورد استفاده قرار گرفته (و در این باب شواهد پراکنده فراوان است). و اگر اوضاع مشابه انگلستان را بعد از فتح فرمانها یعنی قبل از تأمین پیروزی لهجه اهالی مرسیا (۲) و هنگامی که هنوز جمعی میکوشیدند مقامی برای اصطلاحات موجوده در لهجه های دیگر بدست آورند با ایران مقایسه کنیم این مقایسه قابل توجه خواهد بود.

يك شعبه دیگر از آثار فارسی شعبه آثار یهودیان ایران است که بزبان فارسی ولی بخط عبری نوشته اند. یکی از آثار مزبور (که از همه

Charles Schefer, Chrestomathie Persane, (Paris, (۱) 1885).

Mercia (۲)

**آثار یهودی
مربوط
بفارسی**

بیشتر جالب توجه است) شاید مربوط بقرن نهم یا دهم
مسیحی باشد ولی دارمستتر و مراجع دیگر آنرا مربوط
بعصر مغول (قرن سیزدهم مسیحی) میدانند. مونک (۱)
میگوید مربوط بیک قرن پیشتر است. مقدار معتنا بهی

نسخه های خطی از آثار مزبور در دست است و در کتابخانه ملی پاریس نیز
بسیار نسخه موجود است و نخستین کسی که توجه دنیا را بوجود این آثار
جلب کرد مونک (۲) بود و بعد از وی این دانشمندان بنحو کامل در آن
بحث کردند: زوتنبرگ (مجلد اول آرشیومر کس (۳) در شهر هاله
قسمتهای مشکوک الاعتبار دانیال را ترجمه و منتشر ساخته است و در آن
موضوع اکنون سخن خواهیم گفت؛ پل دولاگارد (در کتاب مطالعات
فارسی چاپ گوتینگن سال ۱۸۸۴) (۴)؛ دارمستتر (در مجله انتقادی شماره
ژوئن ۱۸۸۲ میلادی: دوره جدید جلد سیزدهم صفحات ۴۵۰ تا ۴۵۵) (۵)
و مجموعه منتخبات یا جنگ رنیه چاپ پاریس سال ۱۸۸۷ میلادی - صفحات
۴۰۵ تا ۴۲۰) (۶) و زالمن (۷) و دانشمندان دیگر.

قسمت اعظم آثار فارسی یهودیان جز از نقطه نظر زبانشناسی ارزش
زیادی ندارد زیرا صرفاً عبارت است از لغات عبری که بفارسی توضیح

(۱) یادداشت مترجم: سالمون مونک Salamon Munk از شرق
شناسان است (۱۸۶۷ - ۱۸۰۳ میلادی). در گلوگاو Glogau واقع در سیلزی
متولد شده و در سال ۱۸۳۵ میلادی عضو شعبه نسخ خطی کتابخانه سلطنتی پاریس
و در سال ۱۸۶۴ میلادی استاد عبری در کلوژ دو فرانس Collège de France
بوده است.

(۲) Bible de Cahn (ix, pp. 134-159)

(۳) Zotenberg (Merx's Archiv, vol. i, Halle, 1870, pp. 385-427)

(۴) Paul de Lagarde, Persische Studien, Göttingen, 1884

(۵) Darmesteter, Revue Critique, Juin 1882

(۶) Darmesteter, Mélanges Rénier, Paris, 1887, pp. 405-420

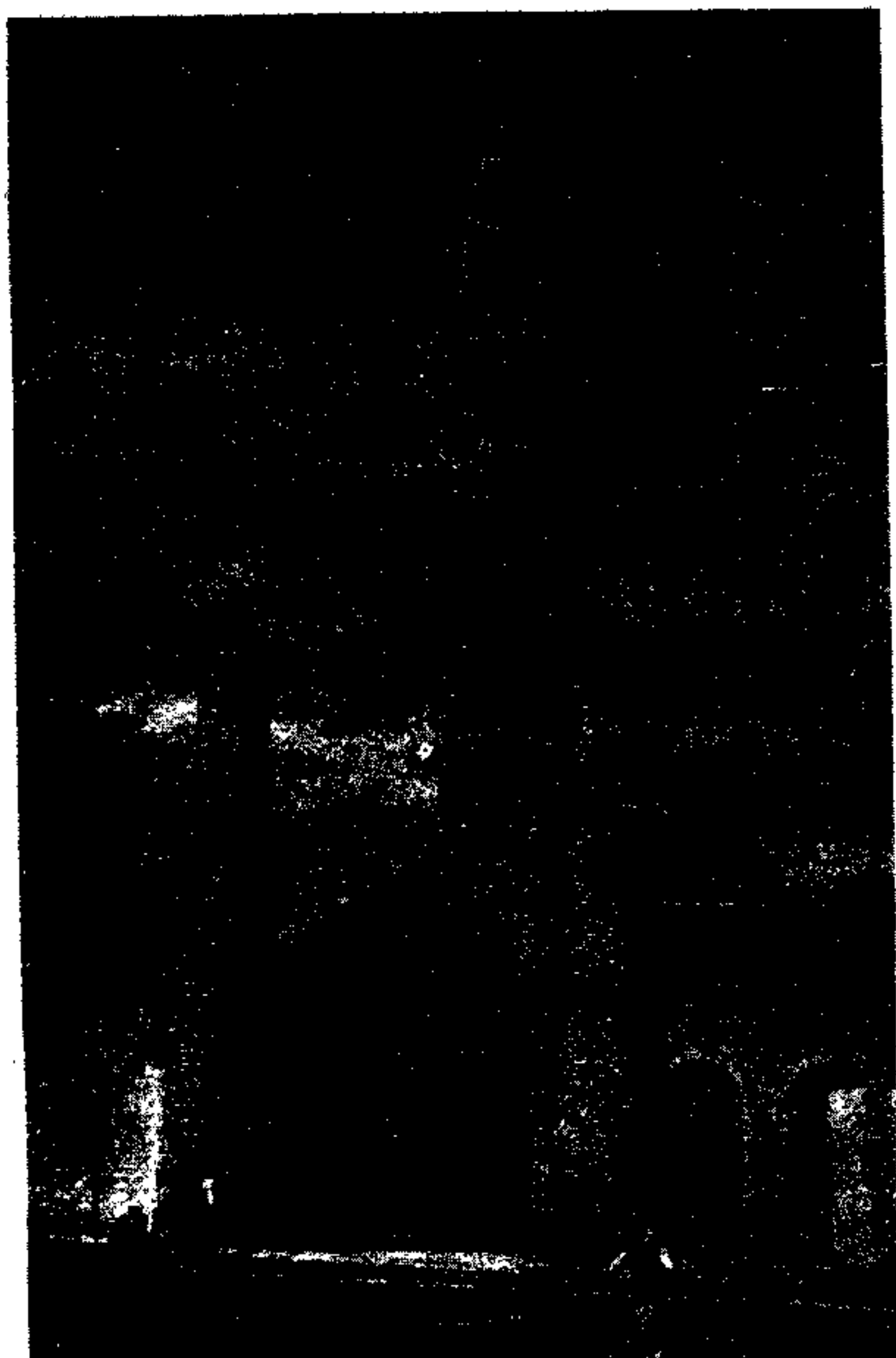
(۷) Salemann

داده شده و ترجمهٔ اسفار خستهٔ تورات و سایر کتب عبری
ملحقات مشکوک و بعضی اشعار . لکن نسخهٔ ملحقات مشکوک الاعتبار
الاعتبار دانیال
بتورات دانیال بتورات بکلی نوع دیگر است (این نسخه در

کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۱۲۸ از شماره‌های نسخ
 خطی عبری و سامری ضبط شده) و اگر نسخهٔ اصلی نباشد معرف نسخهٔ
 اصل است که کلدانی (۱) بوده و مفقود شده است . کتاب مزبور را دارمستتر
 بسه قسمت تقسیم کرده است : اول يك سلسله اساطیر در بارهٔ دانیال که
 بعض از اساطیر مربوط بکتاب مقدس است و برخی مربوط بعقائد علماء
 ربانی یهود که خاخام نامیده میشوند . دوم شرح وقایع تاریخی که بدعوی
 وحی و الهام پیشگوئی شده و نخستین کسی را که خبر داده و بطور قطع
 میتوان گفت چه کسی بوده است همان محمد بن عبدالله ص پیغمبر اسلام و
 آخرین کس خلیفهٔ مأمون است (تاریخ وفات مأمون ۸۳۳ میلادی بوده
 است) . سوم یکی از توصیفات خیالی و داستانهاییکه دربارهٔ عصر مسیح
 گفته‌اند و در آثار یهود مکرر دیده میشود .

در نظر کسانی که اعتقاد داشتند این سند متکی به وحی و الهام
 بوده است قسمت آخر آن بلاشبهه از سایر قسمتها بیشتر جلب توجه
 میکرده است ، لکن کسانی که طبق موازین معمولهٔ انتقاد دراموردآوری
 کنند قسمت دوم را بیشتر جالب توجه دانند و قول دارمستتر را بهتر
 پسندند که گوید بقوهٔ وحی و الهام وقایع تاریخ پیشگوئی شده است . در
 ملحقات مشکوک الاعتبار تورات خداوند وقایع تاریخ را قبل از وقوع تا
 ظهور مسیح بدانیال نبی نشان میدهد و دانیال نیز حوادث را در عالم شهود
 یا رؤیا می‌بیند و رؤیای وی با کلماتی قریب باین مضمون از طرف خداوند
 آغاز میشود : « ای دانیال بتو نشان دهم که بر هر قوم و مذهبی چند پادشاه
 فرمانروائی کند و ترا آگاد سازم که اینکار چگونه باشد . » آنگاه اشارات

مبهمی دارد که دارمستتر با شک و تردید شرح و تفسیر کند و گوید مراد از آن اشارات احشویروش و سلوکیدها و ساسانیان بوده‌اند. سپس بشرح حال پادشاه خدانشناسی پردازد و گوید آن پادشاه خود را بهشتی داند و همچنانکه دارمستتر نیز گمان کرده است مقصود نویسنده انوشیروان (انوشک روبان = دارای روان جاویدان) است. آنگاه از پادشاهی کوتاه قامت و سرخ روی سخن گوید که توجهی بکلام خدا ندارد ولی دعوی رسالت کند. ساربانى باشد که بر شتری سوار و از سمت جنوب بیاید و قوم یهود را بسیار زجر و آزار دهد و پس از یازده سال سلطنت از جهان برود. ظاهراً قصد وی ازین شخص محمد بن عبدالله^ص باشد و از اینجا بیعت تا مرگ مأمون (یعنی از سال اول تا سال ۲۱۸ هجری که مطابق است با ۶۶۲ تا ۸۳۳ میلادی) میتوان بوضوح کامل دنباله تحقیق را گرفت و ملوک اسلام را تطبیق کرد. همان قسمی که دارمستتر نیز تصدیق دارد در اینجا سلسله حوادث منقطع میشود و نظم و ترتیب وقایع تاریخ بهم میخورد ولی دارمستتر عقیده دارد که عبارات بعد اشاره بچنگهای صلیبی است بخصوص گادفری دو بویون^(۱) و سواران سلحشور صلیب احمر وی؛ و بهمین سبب است که دارمستتر معتقد است آنچه را نبوات الحاقی گویند در قرن سیزدهم میلادی تألیف شده نه در قرن دهم. درباره اشاراتی که فرضاً بچنگهای صلیبی و جنگجویان سرخ پوش شده است که از روم حرکت کنند و حتی تادمشق نیز بیابند نگارنده شخصاً متمایل باین عقیده است که اشارات مزبور بسیار مبهم و نا معلوم و این ابهام بقدری است که ممکن است گفته شود هیچ ارتباطی با تاریخ واقعی ندارد و بدین سبب نمیتوان این امر را از حیطة امکان بیرون دانست و در اینصورت ملحقیات عجیب و غریب مزبور اگر از آثار عصر گذشته نباشد که ما «عصر طلائی» نامیده‌ایم شاید متعلق بدوره ایست که در اینجا مورد مطالعه قرار دادیم.



بقعة دانیال یغبر در شوش
(برابر صفحه ۶۹۶)

